



هوالطیف

سلامت معنوی

تاریخ : اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

سال دوم شماره ۱۴

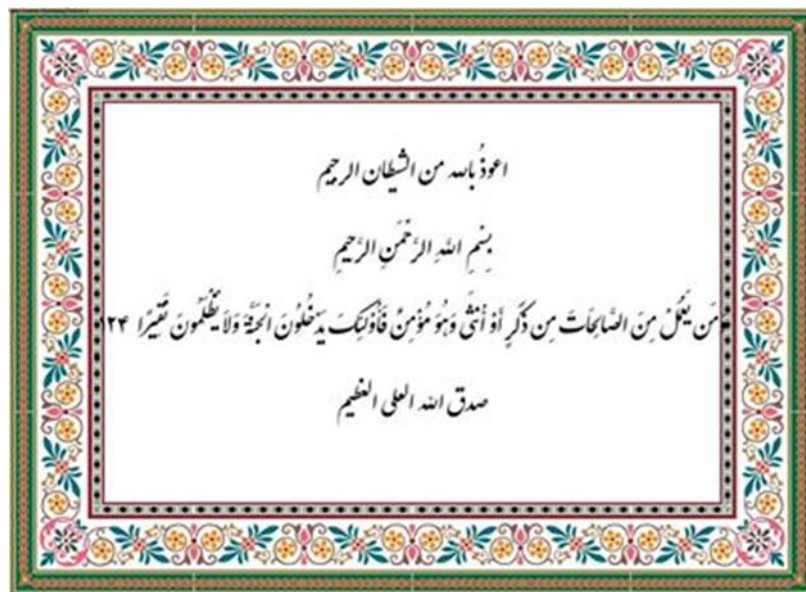
دفتر سلامت جمعیت، خانواده و مدارس - اداره سلامت معنوی

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست،

و ایمان مرا به کاملترین مراتب ایمان برسان، و یقینم را فاضلترین درجات یقین ساز، و نیتم را به بهترین نیتها و عملم را به بهترین اعمال ترفیع ده.

خدایا به لطف خود نیتم را کامل و خالص ساز. و یقینم را ثابت و پا برجای دار و به قدرت خود آنچه را که از من تباه شده اصلاح فرمای.

فرازی از دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (ع)



بدان آنچه بکاری، بدروی
اگر به بالای فلک، روی
اگر بر زمین فرو شوی
هرچه کردی، نیک و بد
آخر تو را پیش آید

الهی به مستان میخانه ات
به عقل آفرینان دیوانه ات
الهی به آنانکه در تو گمند
نهان از دل و دیده مردمند
به رندان سر مست آگاه دل
که هرگز نرفتند جز راه دل
به خم خانه وحدتم راه ده
دل زنده و جان آگاه ده
می ده که چون ریزش در سبو
بر آرد سبو از دل آواز هو
از آن می که چون ریزش در سبو
همه قل هو الله آید از او

در حدیثی از امام حسین (ع) آمده که از پدرم امیر المومنین علی (ع) درباره ویژگی های زندگی حضرت رسول (ص) و اخلاق او سوال کردم و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود.
در بخشی از پاسخ امام آمده است:

پیامبر (ص) با هم نشینانش دائما خوشرو، خندان و ملایم بود. هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیب جو و چاپلوس نبود. هیچ کس از او مایوس نمی شد و هر کس به در خانه او می آمد نومید باز نمی گشت. خود را از سه چیز ناپسند آزاد کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود.
سه کار را با مرد نمی کرد:

کسی را مذمت و سرزنش نمی کرد و لغزش ها و عیوب پنهانی مردم را جستجو نمی کرد و هرگز سخن نمیگفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت.... هر گاه فرد غریب و نا آگاهی با خشونت سخن می گفت و چیزی میخواست تحمل می کرد و به یارانش می فرمود: هر کس را دیدید حاجتی دارد به او عطا کنید.
هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان یابد.

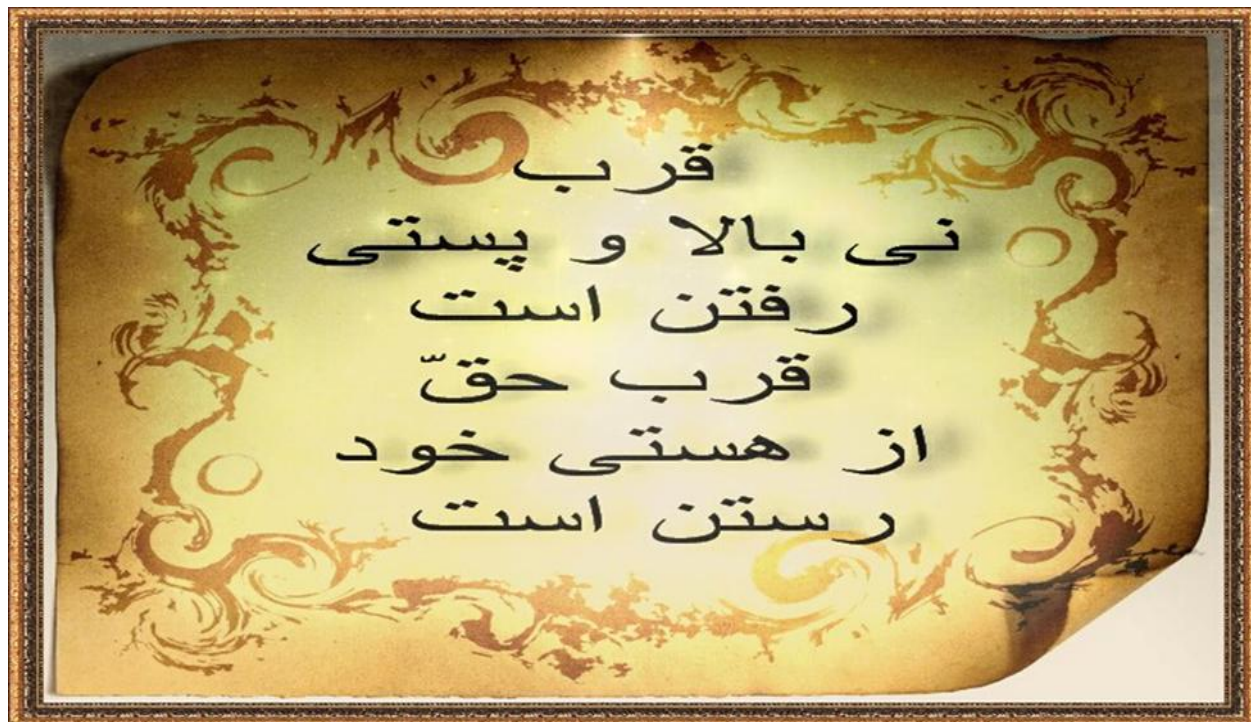
آورده اند کافری در میان مبارزات،
علی(ع) را گفت شمشیر به من ده
شمشیر بدو داد
مرد گفت: یا علی یا سخت دلیری، یا سخت نادان
و کارنا آزموده
شمشیر چرا به خصم دادی؟
علی(ع) گفت: تو دست سائلان به من دراز کردی
روا نداشتم که گند بخل به مشام من برسد
هر چند که دل دشمنان داشتی
سمعانی

خداوندا! تو پناه منی در مشکلات، و امید منی در سختیها، و ملجأ و یاورم هستی در آنچه که بر من نازل شود؛
پروندگان! از دل زخمهای رنج آوری که قلب را شکسته و چاره را گسسته و دوست را به ناروائی و نیش دشمن
را به همراه داشته، به تو شکایت می کنم که امید به تویی نیازی از دل دادن با دیگری است،

پس بگشای دربهای بسته را و بنمای روزنه های امید را

که تو راست تمام نعمتها و از آن توست همه خوبی ها و تویی تنها مقصود آرزوها.

فرازی از نیایش امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا



امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:
خدا عبدش را در خلقش مخفی کرده است
یعنی تشنگی را مخفی کرده است
شما احتیاطاً به همه ی خلق احترام بگذار
سلام کن، شاید به عبد خدا بر خورد کردی.
اسماعیل دولابی

عشق

عبارت است از : همه چیز را برای یک هدف دادن
و به پاداشش هیچ چیز نخواستن

دکتر علی شریعتی / کتاب انسان بی خود

گزیده ای از توصیه ها و وصایای آیت الله سید علی قاضی (ره) :

اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن و ترک خدعه و حيله و تقدم در سلام و

نیكویی كردن با هر برّ و فاجر، مكر در جایی كه خدا نهي کرده.

الله الله الله كه دل هیچ كس را نرنجانید!

خبرهایی برای تمام عمر

همه روزنامه‌های جهان را ورق می‌زنم، خبری نیست. هیچ اتفاقی نیفتاده است. اتفاق‌های مهم را توی روزنامه نمی‌نویسند. این خبرها چه قدر غیر ضروری است! این خبرها کوچک‌اند و معمولی.

این خبرها زندانی‌اند؛ زندانی روز و ساعت، آفتاب که غروب کند خبرها بوی کهنگی می‌گیرند.

من اما دنبال روزنامه‌ای می‌گردم که خبرهایش تا همیشه تازه باشد، داغ‌داغ. روزنامه‌ای که هیچ بادی آن را با خود نبرد. دعا می‌کنم و فرشته‌ای برایم روزنامه‌ای می‌آورد. فرشته می‌گوید: این همان روزنامه‌ای است که هیچ طوفانی را یارای آن نیست تا برگی از آن را با خود ببرد. این روزنامه بوی ازل و ابد می‌دهد و خبرهایش هرگز کهنه نخواهد شد و به سادگی نمی‌توان از آن گذشت. این روزنامه همه روزنامه‌هاست، روزنامه سال‌ها و

عمرها

فرشته می‌گوید: برای خواندن و دانستن هر خبرش باید آن را زندگی کنی، آن وقت می‌فهمی که

اخبار بهشت هم در این روزنامه است، آگهی رستگاری نیز.

در نخستین صفحه روزنامه این آمده است:

هر کس به قدر ذره‌ای نیکی کند آن را خواهد دید و هر کس به قدر ذره‌ای بدی کند آن را خواهد دید.

فرشته می‌رود و من می‌مانم و روزنامه خدا، روزنامه‌ای که برای خواندنش عمری وقت لازم است.

من دیگر روزنامه‌ای نخواهم خواند، تنها همین خبر برای من بس است.

روزی رسول خدا (صل الله علیه و آله) نشسته بود، عزرائیل به زیارت آن حضرت آمد، پیامبر از او پرسید:

ای برادر! چندین هزار سال است که تو مأمور قبض روح انسان ها هستی

آیا در هنگام جان کندن آنها دلت برای کسی سوخته است؟

عزرائیل گفت در این مدت دلم برای دو نفر سوخت: ...

۱- روزی دریایی طوفانی شد و امواج سهمگین آن یک کشتی را در هم شکست همه سر نشینان کشتی غرق شدند، تنها یک زن حامله نجات یافت او سوار بر پاره تخته کشتی شد و امواج ملایم دریا او را به ساحل آورد و در جزیره ای افکند و در همین هنگام فارغ شد و پسری از وی متولد شد، من مأمور شدم که جان آن زن را بگیرم، دلم به حال آن پسر سوخت.

۲- هنگامی که شداد بن عاد سالها به ساختن باغ بزرگ و بی نظیر خود پرداخت و همه توان و امکانات و ثروت خود را در ساختن آن صرف کرد و خروارها طلا و جواهرات برای ستونها و سایر زرق و برق آن خرج نمود تا تکمیل نمود. وقتی خواست به دیدن باغ برود همین که خواست از اسب پیاده شود و پای راست از رکاب به زمین نهد، هنوز پای چپش بر رکاب بود که فرمان از سوی خدا آمد که جان او را بگیرم، آن تیره بخت از پشت اسب بین زمین و رکاب اسب گیر کرد و مرد، دلم به حال او سوخت بدین جهت که او عمری را به امید دیدار باغی که ساخته بود سپری کرد اما هنوز چشمش به باغ نیفتاده بود اسیر مرگ شد. در این هنگام جبرئیل به محضر پیامبر (صل الله علیه و آله) رسید و گفت ای محمد! خدایت سلام می رساند و می فرماید: به عظمت و جلالم سوگند، شداد بن عاد همان کودکی بود که او را از دریای بیکران به لطف خود گرفتیم و از آن جزیره دور افتاده نجاتش دادیم و او را بی مادر تربیت کردیم و به پادشاهی رساندیم، در عین حال کفران نعمت کرد و خود بینی و تکبر نمود و پرچم مخالفت با ما بر افراشت، سر انجام عذاب سخت ما او را فرا گرفت،
تا جهانیان بدانند که ما به آدمیان مهلت می دهیم ولی آنها را رها نمی کنیم.

